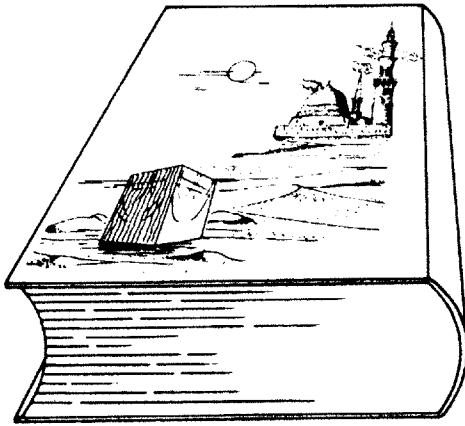


فرهنگ‌نامه جغرافیایی حرمین شریفین

محمد محمد حسن شُرَّاب / حمیدرضا شیخی



در شماره پیشین، نخستین بخش از فرهنگ‌نامه جغرافیایی حرمین شریفین منتشر گردید، اکنون توجه خوانندگان گرامی فصلنامه «میقات حج» را به ادامه آن جلب می‌کنیم:

می‌گذرد و در شمال جماوات به عقیق وصل می‌شود (نک: اودیة‌المدینه).

بُطَيْحَاء: مصغَّر «بطحاء» است. گفته‌اند: میدانگاهی بوده به ارتفاع حدود یک گز که عمر بن خطاب آن را در بیرون مسجد مدینه ساخت و گفت: هرکس خواست شعری بخواند یا جار بزند به این میدانگاه برود... این میدانگاه بعد از دورهٔ عمر ضمیمهٔ مسجد شد.

بُعَيْبِغَة: مصغَّر «بغیغ» و به معنای چاهی است که آب آن نزدیک باشد، و به قولی: چاهی که به عمق یک قد یا در

بُطْحَان: وادیی است در مدینه. در ضبط این کلمه اختلاف نظر است. اهل حدیث آن را به ضم باء و سکون طاء تلفظ کرده‌اند، و اهل لغت به فتح باء و کسر طاء. روایت سومی هم هست: فتح اول و سکون دوم.

بطحان یکی از وادی‌های بزرگ و اصلی مدینه است. در حدیث آمده است: بطحان بر روی تُرعه (در یا پله) ای از ترعه‌های بهشت قرار دارد... این وادی از حرّه شرقی مدینه شروع می‌شود و از عوالی و سپس از نزدیک مسجدالنبی

همین حدود باشد. بغیغه مزرعه‌ای بوده متعلق به امام علی علیه السلام که امروزه به آن «ینع النخل» می‌گویند. آن حضرت این مزرعه را وقف مسلمانان تهی دست کرد.

حمد جاسر می‌گوید: هنوز هم این نام بر زمین وسیع و خالی از سکنه‌ای که در آن جا می‌باشد اطلاق می‌شود.

بقره: راهی است که از مدینه منوره به نخیل می‌رود (نک: نخیل).

بقیع: در لغت به معنای جایی است که در آن انواع درخت باشد. این کلمه به نام‌های چندی اضافه می‌شود، از جمله: **بقیع بَطْحان:** منظور از بطحان همان وادی بطحان پیشگفته است.

بقیع الخلیل: جایی بوده در مدینه نزدیک خانه زید بن ثابت. سمهودی می‌نویسد: محل بازار مدینه در مجاورت مصلی بوده است. مقصود ابوقطفه در این بیت همین جاست:

ألا ليت شعري هل تغیر بعدنا

بقیع المصلی أم كعهدي القرائن
 قرائن: خانه‌هایی بوده در جوار مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله.

بقیع الخَبْجَة (به فتح خاء و سکون باء و فتح جیم): خبجبه درختی بوده که این محل به نام آن شهرت یافت. بقیع

مذکور در مدینه و در سمت چپ بقیع الغرقد قرار داشته است. در باب زکات سنن ابی داود از این محل نام برده شده است.

بقیع الزُّبیر: مقصود زبیر بن عوام است. او از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که این مکان را به اقطاع وی دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای او را پذیرفت. بقیع زبیر در مدینه و احتمالاً در نواحی بقیع الغرقد بوده است.

بقیع الغرقد: غرقد در لغت به معنای گیاه دیوخار است. بقیع الغرقد همان قبرستان معروف مدینه است که نام آن برای همگان آشناست و در سمت شرق مسجد النبی قرار دارد.

بلاط (به فتح باء و کسر آن): جایی است در مدینه میان مسجد النبی و بازار شهر که سنگفرش است. روایت شده است که برای عثمان آب آوردند و او در بلاط وضو گرفت، که مقصود از بلاط در این روایت همین بلاط یاد شده است. بنابراین، بلاط بین مسجد النبی تا مناخره در شرق مسجد نبوی است و همان است که مروان به دستور معاویه آن جا را سنگفرش کرد.

بخاری در صحیح خود بابی را

گشوده است درباره کسی که شترش را در بلاط یا در مسجد عقال کند، و در این زمینه حدیث جابر را آورده است که گفت: رسول خدا ﷺ وارد مسجد شد و من نزد ایشان رفتم و شتر را در بلاط، عقال بستم. بخاری همچنین بابی را به رجم کردن در بلاط اختصاص داده و حدیث دو نفر یهودی را که زنا کرده بودند، از قول ابن عمر آورده است که گفت: آن دو در محل بلاط سنگسار شدند. در روایتی دیگر از ابن عمر آمده است که: آن دو در نزدیکی جایگاه جنازه‌ها رجم شدند.

در مسند احمد و مستدرک حاکم از ابن عباس روایت شده است که: رسول خدا ﷺ دستور داد دو نفر یهودی را جلوی در مسجد رجم کردند.

همه این‌ها درست است؛ چرا که بلاط محلی قدیمی و پیش از حکومت معاویه وجود داشته است.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود که بلاط در شرق مسجد در ناحیه محل جنازه‌ها بوده است. ظاهر سخن ابن زباله و ابن شبه گویای آن است که بلاط برای اولین بار در زمان معاویه به وجود آمد؛ زیرا این دو نفر از قول عثمان بن

عبدالرحمن بن عثمان بن عبدالله روایت کرده‌اند که گفت: مروان بن حکم به دستور معاویه بلاط را سنگفرش کرد. مروان ممر پدر خود حکم به مسجد را سنگفرش کرد؛ زیرا پدرش پیر و مبتلا به باد مفاصل شده بود و هرگاه به مسجد می‌رفت پاهایش را به زمین می‌کشید و گرد و خاک می‌شد. وقتی این کار را کرد معاویه به او دستور داد که بقیه جاهای نزدیک مسجد را نیز سنگفرش کند و مروان چنین کرد. او خواست بقیع زبیر را نیز سنگفرش کند اما زبیر مانع او شد و گفت: می‌خواهی نام زبیر را محو کنی و مردم بگویند: بلاط معاویه؟ عثمان بن عبدالرحمن گوید: مروان کار سنگفرش بلاط را ادامه داد و چون به مقابل خانه عثمان بن عبیدالله رسید فضای جلو خانه او را به حال خود رها کرد.

عبدالرحمن بن عثمان گفت: اگر این جا را سنگفرش نکنی آن را به خانه ام می‌افزایم. پس مروان آن جا را هم سنگفرش نمود.

عیاض در توضیح بلاط به آن قسمت که در غرب مسجد بوده بسنده کرده و گفته است: بلاط محلی است سنگفرش شده میان مسجد و بازار مدینه.



میقات

وی در این توضیح از ابو عبید بکری تبعیت کرده است. اما این سخن جای تأمل دارد؛ زیرا مقتضای روایات پیشگفته این است که مراد از بلاط قسمتی است که در شرق مسجد واقع بوده است. با این حال، مراد از بلاط هم شرق مسجد است و هم قسمت غرب و شمال آن.

ابن شبه گفته است: محمد بن یحیی از عالمی موثق برایمان حدیث کرد که کسی که پیرامون مسجد رسول خدا را سنگفرش کرد معاویه بن ابی سفیان بود. او مروان بن حکم را مأمور انجام این کار کرد و عبدالملک بن مروان کار سنگفرش را به عهده گرفت و پیرامون خانه عثمان بن عفان را که به محل گذاشتن جنازه‌ها شارع بود سنگفرش کرد.

حدّ غربی این بلاط عبارت بود از: مابین مسجد تا خاتم الزوراء، نزدیک خانه عباس بن عبدالمطلب در بازار؛ حد شرقی آن تا خانه مُغیره بن شُعْبه واقع در راه مسجد به بقیع؛ حدّ یمانی (جنوبی) آن تا حدّ گوشه خانه عثمان بن عفان که در آن به سمت جایگاه جنازه‌ها باز می‌شد؛ و حدّ شامی (شمالی) اش جلو حُشّ (بوستان) طلحه واقع در پشت مسجد. از سمت مغرب، همچنین، به حدّ خانه

ابراهیم بن هشام که درش به طرف مصلی بود می‌رسید.

بلاکیت: یکی از اعراض مدینه و تپه بزرگی است در بطن اضم که بین ذوالمروه و ذو حُشْب واقع شده است. حدس می‌زنم همان «بلکته» باشد.

بَلَدْح و بلادح: وادی است در مکه مکرمه. در حدیث آمده است: پیامبر ﷺ پیش از آن که به ایشان وحی نازل شود، در پایین پای بلدح به زید بن عمرو بن نفیل برخورد کرد.

بُوَيْرَة: مصغّر «بئر» (چاه آب) است. بویره جایگاه سکونت بنی نضیر بوده که رسول خدا ﷺ شش ماه پس از جنگ احد به سوی آن، لشکر کشید و نخل‌های ایشان را سوزاند و زراعت‌ها و درختانشان را قطع کرد. آیه شریفه «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ...»^۱ در همین باره نازل شده است. بعضی گفته‌اند: بویره نام جای خاصی از جایگاه‌های بنی نضیر بوده است.

بیت الحرام: کلمه بیت الحرام به معنای کعبه است و به آن بیت العتیق نیز می‌گویند. اما مسجد، به آن مسجد الحرام می‌گویند. مقصود از حرم هم مکه است؛ زیرا تمام مکه منطقه حرم می‌باشد.

بَيْدَاء: زمین خشک بی آب و علف خطرناک و بیابان است. بیداء که در حدیث تیمم وارد شده، زمینی است در منتهی الیه جنوبی ذوالحلیفه که در آن جا از مرز ذوالحلیفه خارج می شوی. امروزه (۱۴۰۸) ساختمان تلویزیون و دانشکده در این جا قرار دارد.

بَيْسَانَ: جایی بوده در طرف خیبر و نزدیک به مدینه. در حدیث آمده است که رسول خدا ﷺ در غزوه «ذی قرد» در محل آبی به نام «بیسان» فرود آمد و از نام آن پرسید. عرض کردند: نامش بیسان است و آبی شور دارد.

حضرت فرمود: نه، آن «نعمان» است و آبش شیرین و گواراست. بدین ترتیب رسول خدا ﷺ نام را تغییر داد و خداوند آب را. طلحه این آب را خرید و صدقه اش داد و سپس نزد پیامبر آمد و این موضوع را به اطلاع حضرت رساند. رسول خدا ﷺ فرمود: ای طلحه، تو واقعاً فَيَاض (کریم و بخشنده) هستی. و از آن پس، به نام طَلْحَةُ الْفَيَاض خوانده شد.

بَيْضَاء: در داستان اسراء از این محل نام برده شده است و همان ثنیه (گردنه) تنعیم است. این گردنه بر سر

راه مدینه به وادی فَخْج در مکه واقع شده و در پایین آن مسجد عایشه قرار دارد که مردم از آن جا برای عمره محرم می شوند. به این مکان «عمره» و «عمره التنعیم» می گویند.

«ت»

تَبُوك: در غزوه تبوک وجیش العُسره از این مکان نام برده شده است. تبوک در ۷۷۸ کیلومتری شمال مدینه واقع شده است.

تَنْعِيم: میان مکه و سرف واقع شده و اهالی مکه برای عمره از این محل محرم می شوند. گفته اند: نام آن از درختی معروف در بادیه گرفته شده است. بعضی هم گفته اند: وجه تسمیه آن به تنعیم این است که در سمت راست آن کوهی است که به آن تنعیم می گویند و در سمت چپش کوه دیگری است که به آن «ناعم» می گویند و نیز وادی «نَعْمَان» در آن جا قرار دارد.

تِهَامَه (به کسر اول): به سرزمینی که در شرق دریای سرخ واقع شده و از عقبه در اردن تا «المخا» در یمن امتداد دارد اطلاق می شود. به قسمت یمن آن تهامه یمن می گویند و به بخش حجازش تهامه



میتا

حجاز. مکه مکرمه، جدّه و عقبه در این سرزمین قرار دارند. گاه رسول خدا ﷺ به آن نسبت داده و گفته می‌شود: تهامی.

تیم: یکی از نام‌های کوهی است که در حدود شرقی حرم مدینه واقع شده و غزوه سوئق در محل آن به وقوع پیوست. این کلمه - همان‌گونه که گذشت - دچار تصحیفات زیادی گشته است.

«ث»

ثبره (به فتح اول و سکون دوم): در حدیث آمده است که: «رسول خدا ﷺ در ثبره که بر سر راه و روبه‌روی بویره قرار دارد، ایستاد و فرمود...».

ثبره: زمینی را گویند که سنگ‌هایی مانند سنگ‌های حرّه دارد. گفته می‌شود: به ثبره فلان رسیدم؛ یعنی به حرّه فلان. بکری می‌نویسد: ثبره نام جایی است. نک: «بویره».

ثبیر (به فتح اول): کوهی است در مکه. در احادیث از این کوه نام برده شده، از جمله آمده است که رسول خدا ﷺ بالای آن رفت و کوه لرزید. حضرت فرمود: آرام باش، ثبیر!

نیز ثبیر جایی است در سرزمین مؤزینه که رسول خدا ﷺ آن را به اقطاع

شُرَیس بن ضمیره مزنی داد. نیز نک: «شعب ثبیر».

ثمامه (به ضمّ اول): صُخیرات الثمامة یکی از جاهایی است که پیامبر ﷺ در مسیر خود از مدینه به بدر از آن جا عبور کرد. «صُخیرات الثمام» هم می‌گویند. مغربیان آن را به صورت «صُخیرات الیمام» - با یاء - روایت کرده‌اند.

ثنیّة الحوض: در حدیث سلمة بن اکون آمده است که گفت: بارسول خدا ﷺ از عقیق به راه افتادم و چون به ثنیه (گردنه) ای که به آن ثنیة الحوض می‌گویند و در عقیق است رسیدیم آن حضرت با دست خود به طرف مشرق اشاره کرد... تا آخر حدیث.

ثنیة العائر: این گردنه نزدیک مدینه است و رسول خدا ﷺ در راه هجرت از آن عبور کرد.

ثنیة العلیا و ثنیة السفلی: در سنن ابن ماجه آمده است که رسول خدا ﷺ از ثنیة العلیا وارد مکه می‌شد و هرگاه می‌خواست خارج شود از ثنیة السفلی خارج می‌شد. ثنیة علیا همان جایی است که امروزه به آن «مَعْلَاة» می‌گویند و عبارت است از بخش بالای مکه و در

حال حاضر به محله و بازار میان حجّون و مسجد الحرام اطلاق می‌شود. گورستان مکه در «مَعْلَة» جای دارد. ثنیه سُفلی عبارت است از «مسفله» که شامل منطقه پایین مسجد الحرام می‌شود.

«کدَاء» - به فتح کاف - جزء ثنیه علیا یا معلاة است و «کُدی» - به ضمّ و یای مقصور - در قسمت بالای مکه قرار دارد. گفته‌اند: فتحه بده و داخل شو و ضمّه بده و بیرون رو. منظورشان از این عبارت این است که: هرگاه خواستی از مکه خارج شوی از کُدی - به ضمّ کاف - خارج شو و هرگاه خواستی وارد مکه شوی از کدَاء - به فتح کاف - درآی.

ثنیه المحدث: در حدیث تعیین حدود حرم مدینه آمده است که رسول خدا ﷺ میان دو لابه^۲ مدینه را تا غیر و تا ثنیه المحدث و تا ثنیه الحفیاء... را حرم قرار داد.

ثنیه میدران: جایی است در راه مدینه به تبوک که رسول خدا ﷺ را در آنجا مسجدی بوده است.

ثنیه الوداع: گردنه‌ای است که هرکس رهسپار شام بوده از آنجا می‌گذشته است. بعضی گفته‌اند بر سر راه مدینه به مکه قرار داشته است. شاید هم

دو گردنه بوده است بدین نام؛ زیرا هر راهی گردنه‌ای داشته است که مردم در آنجا با یکدیگر وداع و خدا حافظی می‌کرده‌اند... در وجه تسمیه آن اختلاف است... ظاهراً این نام به دوره جاهلیت مربوط می‌شود؛ دلیلش هم این است که در شعری که در استقبال پیامبر ﷺ سروده شده این نام به کار رفته است.

در این‌جا آنچه را ابن‌شبه در تاریخ‌المدینه پیرامون ثنیه الوداع آورده است ذکر می‌کنیم:

آنچه درباره ثنیه الوداع و سبب نامگذاری آن بدین نام آمده است:^۳

- ابو غسان از عبدالعزیز بن عمران از عامر از جابر روایت کرده است که گفت: هیچ کس وارد مدینه نمی‌شد مگر از راه واحدی از ثنیه الوداع و اگر در آنجا تعشیر نمی‌کرد پیش از آن‌که از گردنه خارج شود می‌مرد. هرگاه در گردنه توقف می‌کرد گفته می‌شد: «وداع کرد» و به همین علت به نام ثنیه الوداع خوانده شده است.

می‌گویند عروّه بن وَرْد عَبَسی به گردنه آمد. به او گفته شد: تعشیر کن، اما او این کار را نکرد و این بیت را خواند:

لَعْمَرِي لَئِنْ عَشَرْتُ مِنْ خَشِيَةِ الرَّدِيِّ
نَهَاقَ الْحَمِيرِ إِتْنِي لَجَزَوْعُ



پس وارد مدینه شد و گفت: ای گروه یهود، چه می‌گویید دربارهٔ تعشیر؟ گفتند: هیچ غیر مدنی به مدینه وارد نشود و در ثنیة الوداع تعشیر نکند مگر این‌که بمیرد، و هیچ‌کس از جایی غیر از ثنیة الوداع داخل نشود مگر این‌که مرض ضعف و لاغری او را از پای درآورد. اما چون عروه تشعیر را ترک کرد (و صدمه‌ای هم ندید) از آن پس مردم هم این کار را ترک گفتند و از هرسویی وارد مدینه می‌شدند.

- ابو غسان از عبدالعزیز بن عمران از ایوب بن سیار از عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرد که گفت: علت نام‌گذاری «ثنیة الوداع» بدین نام آن است که هنگامی که رسول خدا ﷺ از خیبر آمد مسلمانانی که همراه آن حضرت بودند زنانی را متعه کرده بودند؛ چون پیامبر ﷺ به مدینه رسید به آنان فرمود: «دعوا ما فی ایدیکم من نساء المتعة»؛ «زنان متعه‌ای را که در اختیار دارید رها کنید» و مسلمانان آنان را آزاد کردند. به همین دلیل، این‌گرددنه «ثنیة الوداع» نام گرفت.

اینک به تحقیق دقیقی دربارهٔ «ثنیة الوداع» می‌پردازیم، شاید که فصل الخطابی باشد در این موضوع و به

بحث و مناقشه و اختلاف پیرامون آن برای همیشه پایان دهد.

هر شهری هرگاه در راه‌های مسافران خود گرده‌های متعددی داشته باشد طبیعی است که ثنیة الوداع‌ها یا گرده‌های خداحافظی متعددی نیز خواهد داشت؛ چرا که جهت سفر مسافران متعدد است. برای مثال، همین مدینه‌النبی را در نظر بگیریم: کسی که به سمت شام یا شمال و خیبر و تیماء و تبوک و... سفر می‌کند «اگر در محدودهٔ مدینهٔ قدیم ساکن باشد» از راه «سلطان» (ابوبکر صدیق) باید برود؛ کسی که قصد سفر به مکه را داشته باشد از راه هجرت که از قبا آغاز می‌شود و از عروه و آبار علی (ذوالحلیفه) می‌گذرد، می‌رود -قبل از این‌که راه هجرت باز شود از راه عنبریه می‌رفتیم-؛ و کسی که عازم سفر به سرزمین نجد باشد از راه فرودگاه می‌رود. همچنین است کسی که بخواهد به مدینه بیاید. چنین کسی نیز باید از این راه‌ها وارد مدینه شود. معقول نیست کسی که می‌خواهد به نجد سفر کند یا از نجد به مدینه بیاید از جادهٔ سلطانه برود یا بیاید، مگر این‌که مانعی مانند جریان سیل یا خطر دشمن بر سر راه باشد. با

نظر داشت این توضیح، این روایت اعتبار خود را از دست می‌دهد که می‌گوید «در جاهلیت هیچ کس وارد مدینه نمی‌شد مگر از یک راه و آن ثنیة الوداع بود و اگر در آن جا تعشیر نمی‌کرد قبل از این‌که از گردنه خارج شود می‌مرد و هرگاه در گردنه توقف می‌کرد گفته می‌شد: «وداع کرد» و به همین دلیل آن را ثنیة الوداع گفته‌اند» (ابن شَبَه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۶۹). تعشیر به این معناست که مسافر مدینه می‌بایست در ثنیة الوداع ده بار در یک نفس عرعر کند. مورخان این داستان را در ضمن اخباری که می‌گویند مدینه در قبل از اسلام شهری و باخیز بوده است نقل می‌کنند.

به نظر من، روایتی که می‌گویند نام «ثنیة الوداع» در زمان جاهلیت وضع شده، فاقد اعتبار است؛ زیرا هم متن و هم سندش ضعیف می‌باشد و امارات و قراینی هم که آن را تقویت کند وجود ندارد، و این لفظ در هیچ متن شعری جاهلی یا روایت موثق و قابل اعتمادی نیامده است. فیروزآبادی در «معالم طابَة» تنها به ذکر همین عبارت بسنده کرده است که: ثنیة الوداع نامی جاهلی است. او برای این سخن خود شاهد و دلیلی

نیاورده است. ممکن است کسی بگوید که در سرود «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا» که در آغاز هجرت خوانده شده، نام «ثنیات الوداع» آمده است؛ اگر این مکان در آن زمان معروف نبود، کودکان مدینه در این سرود خود، نام آن را نمی‌بردند.

پاسخ این است که: روایات قوی تری در دست است که هم سند و هم متن سرود در برابر آن‌ها تاب پایداری ندارد.

اما روایاتی که می‌گویند ثنیة الوداع یک نام اسلامی است؛ یعنی بعد از ظهور اسلام پدید آمده است، نه در دوره جاهلیت، فراوان و موثق هستند. از جمله ابن حجر در «الفتح» (ج ۹، ص ۱۶۹)، از حازمی از جابر روایت کرده است که گفت: همراه رسول خدا ﷺ برای غزوه تبوک بیرون رفتیم و چون به عقبه طرف شام رسیدیم، زنانی که متعه کرده بودیم آمدند و شروع به چرخیدن بر گرد جهاز شتران ما کردند. در این هنگام رسول خدا ﷺ آمد و ما موضوع آن زنان را به حضرت گفتیم. پیامبر ﷺ خشمگین شد و به ایراد خطبه ایستاد... و از متعه نهی فرمود. در آن روز ما با آن زنان وداع کردیم و آن گردنه به نام ثنیة الوداع



معروف شد.

ابن شبه نیز به سند خود از جابر روایت کرده است که گفت: ثنیة الوداع از آن رو بدین نام خوانده شد که رسول خدا ﷺ با مسلمانان که زنانی را به صورت متعه به نکاح خود درآورده بودند از خیبر برگشت و چون به مدینه رسید به آنان فرمود: «دَعُوا مَا فِي أَيْدِيكُمْ مِنْ نِسَاءِ الْمُتَعَةِ»؛ «زنان متعه‌ای را که در اختیار دارید رها کنید»، و مسلمانان هم آن‌ها را آزاد کردند. از آن پس، این گردنه به نام ثنیة الوداع خوانده شد (تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۲۷۰) در «اللاوسط» از قول جابر روایت شده است که: پس بدین سبب ثنیة الوداع نامیده شد، در صورتی که قبلاً به آن «ثنیة الרכاب» می‌گفتند (نقل از وفاء الوفا، ص ۱۱۶۸). عیاض می‌گوید: گفته می‌شود: علت نامگذاری ثنیة الوداع بدین نام آن است که رسول خدا ﷺ در یکی از سفرهای خود با مسلمانان مقیم مدینه وداع و خداحافظی کرد. به قولی هم در آن گردنه با برخی اُمرای سریه‌های خود وداع کرد. حال که ثابت شد «ثنیة الوداع» یک نام اسلامی است دیگر نمی‌توان به سرود «طلع البدر» که در آغاز هجرت پیامبر خوانده شده استشهاد کرد.

ثانیاً: این ثنیة یا گردنه‌ای که در سرود «طلع البدر علینا» ذکر شده در کجا واقع می‌شود و مردم مدینه کی این سرود را گفته‌اند - اگر گفته باشند - و آیا اصلاً دو ثنیة یا گردنه بوده است؛ اگر چنین است کدام یک شهرت بیشتری داشته و وقتی گفته می‌شده «ثنیة الوداع» ذهن متوجه کدام یک از این دو می‌شده است؟ گروهی گفته‌اند: ثنیة الوداع در راه تبوک و شام می‌باشد و همان است که وقتی از مدینه خارج می‌شوید، در ابتدای راه ابوبکر (راه سلطانه) واقع می‌شود و سمت چپ شما کوه سلع و سمت راستان ابتدای راه العیون که به کوه الرایه منتهی می‌شود قرار می‌گیرد. و هرگاه وارد مدینه می‌شوید کوه سلع در سمت راست شما می‌افتد و ابتدای راه العیون در سمت چپ و پس از طی مسافتی اندک به ابتدای جاده سیدالشهدا که به کوه احد می‌رود، می‌رسید.

عده‌ای دیگر گفته‌اند: ثنیة الوداعی که در سرود یادشده نامش آمده و مشهورتر می‌باشد در راه سابق مکه که از بدر عبور می‌کند واقع شده و همان «المدرج» است که از آن‌جا به سمت چاه عروه، واقع در جنوب غربی مدینه، پایین می‌روند.

اکنون ببینیم دلایل کدام یک از این دو گروه قوی تر است:

از ادله‌ای آغاز می‌کنیم که تأیید می‌کند ثنیة الوداع همان است که در راه تبوک در سمت شام (شمال) مدینه بین دو نیمه از کوه سلع واقع شده است. یکی از این دلایل، روایتی است که بخاری در صحیح خود، از سائب بن یزید آورده است که گوید: «به یاد دارم که با کودکان به ثنیة الوداع رفتیم تا از پیامبر ﷺ که از تبوک برمی‌گشت استقبال کنیم». (الفتح، ج ۸ ص ۱۲۷). ابن حبان نیز از ابوهریره روایت کرده که گفت: همراه رسول خدا ﷺ برای غزوة تبوک بیرون رفتیم و در ثنیة الوداع فرود آمدیم... تا آخر حدیث.

ابن سعّد درباره سربّه مؤنه (در سرزمین اردن) می‌گوید: پیامبر ﷺ تا ثنیة الوداع سپاه اسلام را مشایعت کرد و در آنجا ایستاد و با ایشان وداع نمود. مسلمانان در جُزف - در شمال مدینه - اردو زدند. در سیره ابن هشام (راجع به غزوة تبوک) آمده است که چون رسول خدا ﷺ خارج شد در ثنیة الوداع اردو زد.

یکی دیگر از دلایلی که نشان می‌دهد

«ثنیة الوداع» مذکور در اخبار غزوه تبوک همان ثنیة شامی (گردنه واقع در جهت شام یا شمال مدینه) می‌باشد خبری است که ابن هشام از ابن اسحاق روایت کرده است. او (در باره غزوة تبوک) می‌گوید: «عبدالله بن اَبیّ پایین تر از او در سمت ذُباب جداگانه اردو زد و...». ذُباب کوهی است که هنگام تعیین محل ثنیة الوداع شامی از آن نام می‌برند و می‌گویند: «ثنیة الوداع بین مسجدالرایه که بالای کوه ذباب است و آرامگاه نفس زکیه واقع شده است». کوه ذباب، پس از آن که از گردنه به سمت شمال پایین رفتی، در ابتدای شارع (خیابان) العیون قرار می‌گیرد.

بیهقی در «الدلائل» و به نقل از او ابن کثیر در التاریخ (ج ۵، ص ۲۳)، گفته است که هنگام بازگشت رسول خدا ﷺ از غزوة تبوک دختر بچه‌ها و پسر بچه‌های مدینه با خواندن سرود «طلع البدر» از آن حضرت استقبال کردند. بیهقی سپس می‌گوید: این موضوع را علمای ما برای ورود پیامبر از مکه به مدینه ذکر می‌کنند. اما باید دانست که پیامبر خدا ﷺ هنگام برگشت از تبوک بود که از ثنیة الوداع وارد مدینه شد.



بخاری در صحیح از ابن عمر روایت کرده است که: پیامبر ﷺ اسب‌هایی را که برای مسابقه تمرین داده شده بودند از حفیاء تا «ثنیة الوداع» دوانید و مسابقه داد (الفتح، ج ۶، ص ۷۱). حفیاء جایی است در الغابه واقع در شمال مدینه که امروزه به آن «الخلیل» می‌گویند. مقصود از ثنیة الوداع در این عبارت همان ثنیة شامی (گردنه واقع در جهت شام یا شمال مدینه) است؛ چرا که ثنیة المدرج مذکور در راه مدینه نمی‌تواند میدانی برای مسابقه از حفیاء یا غابه باشد.

ابن قیم در «زاد المعاد»، هنگام سخن از غزوة تبوک می‌نویسد: «چون رسول خدا ﷺ نزدیک مدینه رسید مردم برای استقبال آن حضرت بیرون شتافتند و زنان و پسر بچه‌ها و دختر بچه‌ها شروع به خواندن سرود «طلع البدر» کردند...». ابن قیم می‌نویسد: برخی راویان در این باره دچار اشتباه شده و گفته‌اند: این قضیه به زمان ورود پیامبر از مکه به مدینه مربوط می‌شود، در صورتی که این یک خطای آشکار است؛ چون ثنیة‌های وداع در جهت شام مدینه هستند و کسی که از مکه به مدینه می‌آید نه این گردنه‌ها را می‌بیند و نه از آن‌ها عبور می‌کند مگر

این‌که به سمت شام برود. مؤید این مطلب حدیثی است که می‌گوید: «پیامبر ﷺ چون نزدیک مدینه رسید فرمود: «این کوه طابه است و این هم أخذ، کوهی که ما را دوست دارد و ما هم دوستش می‌داریم». کسی که از شام به مدینه می‌آید کوه احد را واضح‌تر می‌بیند از کسی که از راه مکه می‌آید.

یکی دیگر از دلایلی که نشان می‌دهد «ثنیة الوداع» مدینه همان ثنیة شامی می‌باشد این است که ما در هیچ‌یک از سفرهایی که به طرف مکه شده نامی از ثنیة الوداع نمی‌بینیم، حال آن‌که در سفرهایی که به سمت شمال صورت گرفته از این ثنیة فراوان یاد شده است.

آخرین دلیل بر این‌که ثنیة الوداع مدینه همان ثنیة شامی است و دلیل نیرومندی هم هست این نقل سینه‌به‌سینه مردم مدینه است که ثنیة الوداع همان است که در راه تبوک قرار دارد. و البته روایت مردم مدینه در این باب حجت است؛ زیرا اهل مدینه دره‌ها و گردنه‌های خود را بهتر می‌شناسند.

و اما ادلّة کسانی که می‌گویند ثنیة الوداع در راه مکه قرار دارد. اینان دلیلی جز همان خبر سرود «طلع البدر» که

در هنگام استقبال از ورود پیامبر ﷺ به مدینه در روز هجرت خوانده شده در دست ندارند. آنان می‌گویند شادمانی مردم مدینه از ورود پیامبر خدا ﷺ تنها در روز هجرت بوده است. اما این خبر یک خبر ضعیف است که ابن حجر آن را در الفتح نقل کرده و گفته است: ابوسعید در «شرف المصطفی» از طریق عبیدالله بن عایشه منقطعاً روایت کرده است که: چون پیامبر ﷺ وارد مدینه شد دختر بچه‌ها شروع به خواندن سرود «طلع البدر» کردند. ابن حجر می‌گوید: این سند مبهم است... علاوه بر ضعف این خبر، در آن تصریح نشده که ورود پیامبر ﷺ به مدینه از مکه بوده بلکه گفته است: «چون پیامبر وارد مدینه شد». و این چیزی را ثابت نمی‌کند چرا که آن حضرت ده‌ها بار به مدینه وارد شده است.

با توجه به آنچه گذشت به این نکته می‌رسیم که: ثنیة الوداع مشهور در مدینه النبی همان ثنیة شامی است. البته ما منکر وجود ثنیة‌ها و گردنه‌های دیگر در راه مکه نیستیم اما وقتی ثنیة به‌طور مطلق به‌کار می‌رود مقصود همان ثنیة‌ای است که در جهت شام یا شمال مدینه، در ابتدای راه «سلطان» (یا همان بزرگراه

ابوبکر)، قرار دارد.

ثالثاً: اصولاً سند و متن سرود «طلع البدر»، جای بحث دارد. سند خبر ضعیف است؛ زیرا اولاً راوی آن ابن عایشه می‌باشد که تاریخ وفاتش بعد از سال دویست هجری است، ثانیاً در هیچ یک از کتب حدیث سند متصلی ندارد، ثالثاً این خبر را نه نویسندگان صحاح سته نقل کرده‌اند و نه ابن هشام در سیره و نه ابن سعد در طبقات... نه در خبر مربوط به هجرت پیامبر و نه در اخبار غزوة تبوک.

آنچه در احادیث صحیح پیرامون شادمانی مردم مدینه از ورود پیامبر خدا ﷺ در روز هجرت آمده حدیثی است که حاکم از انس روایت کرده است که گفت: دختر بچه‌هایی از بنی‌نجار به استقبال رفتند و در حالی که دف و دایره می‌زدند این شعر را می‌خواندند:

نحن جوارٍ من بنی النجار

یا حیذا محمدٌ من جارٍ
در بخاری، در باب «مقدم النبی ﷺ» و اصحابه المدینه» (ج ۷، ص ۲۶۰ به نقل از الفتح) از براء بن عازب... آمده است که: آنگاه پیامبر ﷺ تشریف فرما شد و مردم



مدینه چنان شادمانی کردند که تا آن زمان ندیده بودم برای چیزی چنان شادمانی کنند، به طوری که کنیزکان شروع کردن به گفتن جمله: رسول خدا آمد...».

در روایتی دیگر آمده است: «چون رسول خدا وارد مدینه شد مردم به خیابان‌ها و کوچه‌ها ریختند و غلامان و خدمتکاران بر بام خانه‌ها می‌گفتند: محمد رسول خدا آمد، الله اکبر... تا آخر حدیث».

شاید سرود «طلع البدر» بعدها به عنوان وصف الحال مسلمانان مدینه در روز استقبالشان از رسول خدا گفته شده باشد. ما منکر زیبایی این سرود و درستی مضامین آن نیستیم اما چند نکته‌ای را پیرامون آن یادآور می‌شویم:

۱- در این سرود نازکی و لطافتی است که با سبک‌های سخن در زمانی که این سرود به آن نسبت داده می‌شود تناسب ندارد. و احتمالاً از اشعار قرن سوم هجری باشد.

۲- سرود بر وزن بحر «رمل» است در حالی که سرودهای ارتجالی غالباً در بحر «رجز» می‌باشد، که نمونه آن را در ابیات دختران بنی‌نجار دیدیم.

۳- در این سرود کلمه «ثنیات»،

یعنی به صورت جمع، آمده است در صورتی که مورد اختلاف شکل مفرد «ثنیة» است. دلیل آمدن آن به شکل جمع چیست؟

الف: برخی گفته‌اند: درست است که شکل جمع دارد اما مفرد است؛ چنان که در عرفات و اذرعان چنین است.

ب: شاید هم مقصود سرودخوانان جمع بوده است؛ زیرا مقصودشان گردنه‌ها و ثنیه‌های معینی نیست بلکه مقصود این است که خورشید جمال رسول خدا ﷺ از هر ثنیه و گردنه‌ای بر آنان طلوع کرده همه‌جا را فرا گرفته است.

ج: سرود فراز و نشیب دارد. یکی از ابیات آن چنین است:

جئت شرف المدینة

مرحباً یا خیر داع

چگونه ممکن است مردم مدینه بگویند «شرف المدینة» در حالی که نام مدینه در آن زمان هنوز «یثرب» بوده و تنها پس از ورود رسول خدا ﷺ بدانجاست که نام مدینه روی آن نهاده می‌شود؟! ۴- مقصود از کلمه «ثنیات» در این سرود یک ثنیه است و سراینده برای درست شدن وزن ناچار شده یاء را بکشد. به همین دلیل، بعضی‌ها آن را

به صورت «ثنیّه» می‌نویسند. چنین چیزی در شعر مذکور در راه هجرت نیز صورت گرفته است، آن‌جا که می‌گوید:

جزی الله ربّ الناس خیر جزائه

رفیقین قالاً خیمتی امّ معبد

امّ معبد یک خیمه بیشتر ندارد. پس

چرا به صورت ثنیّه آمده است؟ جواب

این است که سراینده شعر برای درست

شدن وزن شعری تایی مربوطه را کشیده

است و مردم خیال کرده‌اند ثنیّه است.

باری، این‌ها مطالبی بود که پیرامون

ثنیّه الوداع به نظر ما رسید و گفتیم، به امید

آن‌که توجه علمای تاریخ بدان معطوف

شود و در این باره به تحقیق بیشتر و اظهار

نظر پردازند.

ثُور: کوه بزرگی است در جنوب

مکه که از تنعیم، محل محرم شدن مکیان

برای عمره دیده می‌شود. غار معروف ثُور

در شمال این کوه قرار دارد.

ثُور: کوه کوچکی است در پشت

کوه احد از سمت شمال. در حدیث آمده

است که رسول خدا ﷺ مدینه را از «عَیْر تا

ثور و...» حرم قرار داد. بسیاری از علمای

گذشته این کوه را نمی‌شناختند و گمان

می‌کردند در حدیث تحریفی رخ داده

است، اما بعدها علما وجود این کوه را

ثابت کردند. این کوه در نزد آگاهان و
آشنایان به آثار جغرافیایی مدینه‌النبی
شناخته شده و مشهور می‌باشد.

ثیب: کوهی است در شرق مدینه در

صدر وادی قنّاء. نیز نک: «تیاب»، زیرا

هر دو نام یک جاست.

«ج»

جایبه: در سنن ابن‌ماجه آمده است:

«پیامبر ﷺ در جایبه برای ما سخنرانی

کرد». در معجم البلدان، در ماده «الّیة» آمده

است: گفته می‌شود: الیه وادیی است در

فسح جایبه، و فسح: وادیی است در کنار

عَرْنَه - به ضمّ اول و دوم و تشدید نون - و

عَرْنَه: باغی است در وادیی که در زمان

جاهلیت و نیز در دوره اسلام قرقگاه

اسب‌ها بود و در پایین آن قلعه‌ی قرار

داشت.

جاسوم: دژی بوده در مدینه منوره.

در سیره پیامبر از این دژ نام برده شده

است.

جَبَاجِب: در سیره از این مکان نام

برده شده و گفته‌اند: مراد از آن

منزلگاه‌های مینا، یا کوه‌های مکه است.

جَبَّانَه (به فتح جیم و تشدید باء):

جَبَّان در اصل به معنای صحراست، در



میراث

برخی جاها به گورستان «جَبَّانَه» می‌گویند. در حدیث عمر آمده است که چون وی مسجد را از جهت شام (شمال) آن توسعه داد، گفت: کاش مسجد رسول خدا ﷺ را تا جَبَّانَه توسعه می‌دادیم. سمهودی می‌نویسد: جَبَّانَه جایی است در سمت شام مدینه‌النبی. جَبَّانَه عَزْرَم: جایی است در کوفه. در خبر آمده است که اسودبن یزید (تابعی) گاه از جَبَّانَه عَزْرَم محرم می‌شد. جبل الرُّمَّاه: همان کوه «عَيْثِین» است. به حرف عین مراجعه کنید.

جَثْجَاثَه (به فتح جیم و سکون ثاء): روایت شده که رسول خدا ﷺ در مسجدی میان جَثْجَاثَه و بئر شَدَّاد نماز گزارد... جَثْجَاثَه نزدیک نقیع است واقع در شانزده میلی مدینه (نک: نقیع). **جُحْفَه** (به ضم اول و سکون دوم): جایی است میان مکه و مدینه واقع در بیست و دو کیلومتری جنوب شرقی ریغ، و میقات مردم مصر و شام است در صورتی که از مدینه عبور نکنند. نام قبلی اش «مَهْیَعَه» بود اما چون در یکی از سال‌ها سیلی جاری شد و این محل را به کلی ویران ساخت و اهالی آن را با خود برد^۴ به نام «جُحْفَه» خوانده شد. جحفه در

راه هجرت پیامبر ﷺ بوده و در حدیث از آن نام برده شده است.

جُدَّه (به ضم جیم): در لغت به معنای راه است و نیز به معنای خط پشت خر که مخالف با رنگ سایر بدنش می‌باشد. بعضی گفته‌اند جُدَّه مقبره جُدَّه ما حوَّاست و به همین دلیل هم جیم آن را فتحه داده‌اند؛ اما این سخن درست نیست. جُدَّه شهری است مشهور در ساحل دریای سرخ و برای نخستین بار عثمان بن عفان آن‌جا را بندرگاه قرار داد. این شهر در ۷۳ کیلومتری غرب مکه و ۴۲۰ کیلومتری جنوب مدینه قرار داد.

جُدْر (به فتح جیم و سکون دال): به معنای جدار (دیوار) است. «ذو جُدْر» چراگاهی بوده در شش میلی مدینه در ناحیه قبا که شتران رسول خدا ﷺ در آن‌جا می‌چریدند و در همین‌جا بود که این رمه مورد هجوم و غارت قرار گرفت. **جَرَّ** (به فتح جیم و تشدید راء):

شاعر در روز احد گفته است:
 نحن الغواش يوم الجَرِّ من أُحُدٍ
 هَابَتْ مَعَدُّ فقلنا: نحن نأتيها
 جدَّ در لغت به معنای دامنه کوه است و مراد از جُرَّ أُحُد در این بیت دامنه کوه احد می‌باشد.

جُرَاب (به ضمّ جیم): نام چاهی که قبل از اسلام در مکه وجود داشته است. جُرُوف: (به ضمّ جیم و سکون راء):

جُرف مذکور در احادیث و سیره در شمال مدینه واقع می‌شده ولی امروز یکی از محله‌های متصل به مدینه است و محله‌ای زراعی و جمعیت‌نشین می‌باشد.

جِعْرَانَه (به کسر جیم و عین و تشدید راء): این کلمه که با کسر جیم و سکون عین و تخفیف راء نیز روایت شده و نام جایی است میان مکه و طائف که رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت از جنگ حنین، در این مکان توقف کرد و غنایم هوازن را تقسیم نمود و از همان‌جا محرم شد.

جعرانه در شمال شرقی مدینه، در بالای ابتدای وادی شریف، واقع شده و هنوز هم به همین نام معروف است. پس از آن‌که پیامبر ﷺ بعد از غزوه طائف، از جعرانه برای گزاردن عمره محرم شد، مسلمانان نیز به تأسی از آن حضرت آن‌جا را محل محرم شدن برای عمره قرار دادند.

جَمَاء (به فتح جیم و تشدید میم): به عمارت یا دژی که کنگره نداشته باشد «أَجَم» می‌گویند و مؤنث آن «جَمَاء»

است. عبارت «شاةِ جَمَاء» (گوسفند بی‌شاخ) نیز از همین معنا گرفته شده است.

جَمَاء: کوه کوچکی است در مدینه و وجه تسمیه آن بدین نام است که دو کوه وجود دارد و این یکی کوچک‌تر از دیگری است.

در جنوب غربی مدینه سه جماء وجود دارد که نزدیک و مجاور هم هستند: یکی جماء تَضَارِع، دیگری جماء عاقر یا عاقل و سومی جماء امّ خالد. جماء تَضَارِع همان است که هرگاه کسی از مدینه - از راه بدر که از باب العنبریه و سپس وادی عروه می‌گذرد - به سمت مکه حرکت کند در سمت راست او می‌افتد و در دست چپش قعر عروه قرار می‌گیرد.

جماء امّ خالد از غرب چسبیده به جماء تَضَارِع است. بن و بیخ این هردو کوه یکی است اما تنه‌های آن از هم جداست. جماء عاقل نیز از سمت غرب روبه‌روی جماء ام خالد قرار دارد و در فاصله میان آن دو، کوه حبشی واقع شده است.

از جماء در موارد متعددی از سیره و حدیث شریف نام برده شده است.



جُمُدان (به ضمیم اول و سکون دوم):
به صورت «بجدان» و «حمران» نیز روایت
می شود. به نظر می رسد که «جُمُدان» تشبیه
«جُمُد» باشد و جُمُد به معنای تپه کوچک
است.

در حدیث شریف از این نام خاص
یاد شده است؛ مثلاً روایت شده که
رسول خدا ﷺ به جمدان رسید و فرمود:
«هذه جُمدان، سَبَقَ المفردون...»^۵
جُمدان در راه مکه قرار دارد و در تعیین
محل آن اختلاف است. بلادی می گوید:
دو کوه مجاورند در یکصد کیلومتری
شمال مکه که راه از دامنه شرقی آن
می گذرد. از شرق وادی خُلَیص را
دربر گرفته اند و از غرب مشرف به ساحل
می باشند. در کتاب های قدیمی اقوال
دیگری آمده است.

جَمْرَة: جمره در لغت به معنای
سنگریزه است و در این جا به معنای محل
رمی جمره است در منا و سه تاست:
۱- جمره کبری یا عقبه که در آخر منا از
طرف مکه قرار دارد و وجه تسمیه اش آن
است که در روز قربانی رمی می شود.
۲- جمره وسطی ۳- جمره اولی یا کوچک.
جَمْع (به فتح جیم و سکون میم):
همان مزدلفه است. علت نام گذاری

مزدلفه به «جمع» آن است که در این
مکان نماز مغرب و عشا به صورت جمع
(و همزمان) خوانده می شود.

روایت شده است که پیامبر ﷺ در
«قُرَح» وقوف کرد و فرمود: این جا قُرَح
است و موقوف می باشد و «جَمْع»
سراسرش موقوف است. قرح جزء مزدلفه
می باشد.

جَمَّة (به فتح جیم و تشدید میم):
سمهودی نقل کرده که: جَمَّة چشمه ای
است در یکی از وادی های خیبر که
پیامبر ﷺ آن را «قسمة الملائكة» نامید و
دو سوم آب آن در یک جوی می رود و
یک سومش در جوی دیگر.

جَمَل: در لغت به معنای شتر نر
است. «بئر جمل» چاهی است در مدینه.
و «لحی جَمَل» جایی است میان مکه و
مدینه که رسول خدا ﷺ، در حَجَّة الوداع
در آن حجامت کرد. نک: «لحی جَمَل».

جَنَفَاء (به فتح اول و دوم، و در
روایتی به ضم جیم): در داستان ملاقات
نمایندگان بنی فزاره با رسول خدا ﷺ در
خیبر از این مکان نام برده شده است. در
آن جا آمده که حضرت به آن ها فرمود:
وعدۀ ما در جنفاء. جنفاء جایی بوده در
حاشیه خیبر و هنوز هم در الصُّغْن، واقع

در نشیب حرّة خیبر و شرق فدک، معروف است.

جیش: به آن «ذات الجیش» و «اولات الجیش» نیز می‌گویند. نام جایی است که در سیره و حدیث از آن یاد شده است؛ زیرا یکی از منزلگاه‌های پیامبر در هنگام رفتن به اُحُد بوده و نیز در هنگام برگشت از غزوة بنی مصطلق از این مکان عبور کرده است. بلادی می‌نویسد: ذات الجیش تلعة^۶ بزرگی است که از

گردنه‌های مُفَرّحات سرچشمه می‌گیرد و از سمت غرب و قبل از ذوالحلیفه به وادی عقیق می‌ریزد و به شَلَبیّه معروف است.

جیفه (به کسر جیم): ذوالجیفه نیز گفته‌اند. در روایتی به صورت «حاء» یا «حاء» آمده است. به هر حال، جایی است میان مدینه و تبوک که رسول خدا ﷺ، هنگام رفتن به تبوک در آن جا مسجدی ساخت.

● پیا نوشتها:

- ۱ - حشر: ۵
- ۲ - رجوع کنید به: «لابتان».
- ۳ - در مرادالاطلاع، ج ۱، ص ۳۰۱، درباره ثبّة الوداع آمده است: «به فتح واو، نام گردنه‌ای است مشرف به مدینه که مسافران راهی مکه از آن می‌گذرند». در خلاصه الوفاء، ص ۳۶۱، پاورقی شماره ۲، سمهودی می‌گوید: «جایی است که قرین روی آن است و امروزه به آن قرین تحتانی می‌گویند. همچنین به نام کَشک [کوشک] یوسف‌باشا نیز خوانده می‌شود؛ زیرا همو بود که در سال ۱۹۱۴م ثبّة را تراش داد و راه آن را هموار و آماده ساخت»؛ (وفاء الوفاء: ج ۲، ص ۲۷۵؛ خلاصه الوفاء، ص ۳۶۱).
- ۴ - [جَتَّجَهَ] او را از بیخ و بن برکند و کشت. اجتحف السیل الوادی: سیل رسوب و لای وادی را برکند و با خود برد.
- ۵ - از رسول خدا ﷺ پرسیدند: مُفَرِّدون چه کسانی هستند؟ فرمود: مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند (معجم البلدان، ماده جُمدان) - م.
- ۶ - تلعة: آبراهه‌ای که از قسمت‌های مرتفع و بالای زمین شروع و به ته رودبار ختم شود؛ مسیل آب (فرهنگ لاروس) - م.



